

یهودی سقله با دلی زار و روئی شرمسار بفضیحت عزم بازگشت نمود و امیر (ونیز) دیوانرا منقضی و خضار را مرخص ساخت سپس عقل و هوش آقاقاضی جوانرا تحسین گفته و ویرا بخانه خود به مهمانی دعوت نمود - لیکن « پرشیا » که میخواست قبل از شوی خود بگمات باز گردد ، دعوت امیر را نپذیرفته و از او پوزش خواست ، امیر « باتتانی » گفت ، جا دارد که این مرد دانارا از جان و دل تلافی کنی زیرا که اورا بر تو حق حیاة است .
« بقیه دارد »

(نخستین مجلس ترحیم ادبی) « در تجلیل ادبا »

بمناسبت پیش آمد بزرگترین فاجعه ادبی یعنی فرمان یاقتن ادیب بزرگوار مرحوم « لسان الشعرا » که شرح حال و تمثال مبارکش در شماره دهم ارمغان طبع و گراور گردید ، روز جمعه نوزدهم شهر جمادی الثانیه سنه یکهزار و سیصد و چهل هجری که باروزچله وفات ادیب مزبور مصادف بود ازطرف انجمن ادبی ایران بهمت و مساعدت اعضاء مجلس ترحیم و سوگواری در خانه وی بر قرار گردید و بوسیله اعلانات در جرائد از عموم معارف پروران ایرانی نژاد مراسم دعوت بعمل آمد .

روز معهود جمع کثیری بنام قدر شناسی و پاس مراتب شعر و ادب در مجلس مزبور حاضر شده و اعضای انجمن ادبی بخدمت و پذیرائی مشغول بودند .

وانگاه حضرت افصح الناطقین و برهان المتکلمین آقای ضیاء الواعظین که در تأسیس انجمن ادبی افتخار مؤسست دارد خطابه بلیغ و غرائی چنانچه در خور اقتدار ایشان است راجع به احترام ادبا و وجوب زنده کردن ادبیات در سرزمین فردوسی و وطن سعدی ایراد فرموده سپس اعضای انجمن بنوبت قطعات مرثی و ماده تاریخ و قصایدی که در سوک ادیب ققید انشاء نموده بنوبت قرائت کردند .

درخاتمه نیز آقای بینش رئیس انجمن ادبی نطق بلیغی در لزوم قدر شناسی از ادبا ایراد فرموده و بیک قطعه مرثیه و ماده تاریخ نطق خود را پایان داده و مجلس را ختم فرمودند . اینک قطعات و قصاید مزبوره که مروج و مهیج ذوق و احساسات ادبی شعرای دور و نزدیک است برای اطلاع قارئین ذیلا نگاشته میشود .

« بنای عمر سخندان ز نظم پاینده است »

بهار آمد و سوسن ز باغبان برسید چرا بنفشه بز انوی غم سرافکنده است
جواب داد که در باغ فضل باد اجل درخت عمر لسان را ز ریشه بر کنده است
دگر خاک نروید گیاه عیش و طرب که بذر غصه فلک در زمین پراکنده است

زائر دیده‌چو بارانم اشک ریخته است
بنای عمر سخندان ز نظم پاینده است
(بمردا گرچه لسان نام نیک وی زنده است
(طرفه)

بگلستان هنر تا گل ادب پشمرد
ز سیل حادثه هرگز نمیشود ویران
نوشت طرفه بسال وفات آن مرحوم

(۱۳۴۰)

«آه آن طرز بلاغت چه شد و سحر بیان»

فرقتش از شعر اخست دل و بست لسان
صد زبان داشت سموم اجلش کرد خزان
مجمع علم و ادب گشت چو بیت الاخزان
آه آن طرز بلاغت چه شد و سحر بیان
در جهان داد سخنرا ز معانی و بیان
رخت از دار جهان بست بگلزار جنان
هاتفی از پی تاریخ آزادی گفت
در جنان روح لسان الشعرا جاویدان

ای دریا که لسان الشعرا شد ز جهان
آنکه چون سوسن آزاد بگلزار ادب
شد پریشان ز غمش خاطر ارباب کمال
آه آن حسن فصاحت چه شد و لطف مقال
آن سخن سنج سخن گوی سخن دان که بداد
شنبه هشتم از ماه جمادی الاولی

(آزادی)

(۱۳۴۰)

* * *

وارد شده در جنان لسان الشعراست
پاینده جاودات لسان الشعراست
(فخر الاشراف)

وارسته از این جهان لسان الشعراست
تاریخ وفات او چنین گفتا فخر

(۱۳۴۰)

«شد کاخ فضیلت و ادب ویران»

وز کج روی سپهر کج بنیان

آوخ ز جفلی گردش دوران